



## درس نهج البلاغه شناسی استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۱۷/ اردیبهشت/ ۱۳۹۹

موضوع کلی: نهج البلاغه شناسی

موضوع جزئی: موانع محتوایی اعتبار - مانع دوم - مدح خلیفه دوم - نتیجه کلی - مصادف با: ۱۲ رمضان ۱۴۴۱

مانع سوم: جبر

جلسه: ۲۹

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

### نتیجه کلی بحث در مانع دوم

در مورد مانع دوم از موانع محتوایی یعنی مدح خلیفه دوم اقوال و انظار مختلف بیان شد؛ حدود نه یا ده قول و احتمال در این باره ذکر شد. نتیجه بررسی‌های به عمل آمده تا این جا این است که نمی‌توانیم به راحتی اصل این سخن را انکار کنیم، یعنی بگوییم اصلاً چنین سخنی را حضرت علی (علیه السلام) فرموده است، چه راساً و چه حکایتاً یعنی انکار اصل سخن حضرت علی (علیه السلام) هم مستقیماً و هم غیر مستقیماً.

به نظر می‌رسد با توجه به آنچه تا به حال گفته شده این فرض را باید کنار بگذاریم. طبق این نکته برخی از اقوال از گردونه خارج می‌شود اما دو احتمال یا دو فرض باقی می‌ماند:

اول: این سخنان را حضرت علی (علیه السلام) فرموده و این سخن خود ایشان است.

دوم: این سخن را حضرت علی (علیه السلام) حکایت کرده است.

طبق هر یک این دو احتمال احتمالات و اقوالی قابل تصویر است که همه را ذکر کردیم.

### طبق احتمال اول

در درجه اول اگر بگوییم این سخن از حضرت علی (علیه السلام) صادر شده است که با توجه به اصل این کتاب و شخصیت خود سید رضی بعید است بگوییم او سخنی از غیر حضرت علی (علیه السلام) را در این کتاب آورده و صرفاً سخن آن زن را نقل کرده باشد چنانچه در برخی از کتاب‌های تاریخی مثل انساب الاشراف مطلب از این قرار است که سید رضی تنها سخنان خود آن زن نقل کرده و از حضرت علی (علیه السلام) چیزی را بیان نکرده است.

اگر کسی بگوید سید رضی این سخن را آورده است، در حالیکه از حضرت علی (علیه السلام) نیست (آن هم چنین سخنی که قهراً حساسیت خاصی نسبت به آن وجود دارد)، این بعید است. لذا این سخن علامه تستری را رد کردیم ایشان گفته بود که چون بنای سید رضی بر جمع آوری هر کلمه فصیح منسوب به حضرت علی (علیه السلام) است وقتی مشاهده کرد که این کلام منسوب به حضرت علی (علیه السلام) است آن را آورده است و دقت لازم را به خرج نداده است. ما به راحتی نمی‌توانیم این قضیه را به سید رضی نسبت دهیم مخصوصاً اینکه گفتیم او اهل روایت و حدیث بوده و قهراً وقتی می‌خواست کتابی را درباره اهل بیت (علیهم

السلام) و فضایل آن‌ها مخصوصاً حضرت علی (علیه السلام) بنویسد، دقت‌های لازم را به خرج داده، او هم اهل دانش حدیث بود، بنابراین این احتمال را باید کنار بگذاریم که این سخن از حضرت علی (علیه السلام) نیست مگر اینکه قرائنی بر خلافتش داشته باشیم. بالاخره اسناد و مدارک این سخنان موجود است.

لذا اگر این سخن از حضرت علی (علیه السلام) صادر شده باشد قهراً باید بگوییم یا منظور از فلان خلیفه دوم است یا یکی از اصحاب و از این دو حال خارج نیست.

احتمال اینکه کلمه فلان ناظر به اصحاب باشد، احتمال چندان معتبری نیست. درست است که قطب راوندی این احتمال را ذکر کرده و مثل مرحوم میرزا حبیب الله خویی آن را تایید کرده و پسندیده اما این نظر در بین علمای شیعه چندان شهرت ندارد و واقعش این است که گزارش‌های تاریخی و بعضی از قرائن و شواهد بر خلاف آن است لذا برای این احتمال دلیل محکمی وجود ندارد.

اگر مقصود از فلان خلیفه دوم باشد که چه بسا احتمالش قوی‌تر باشد، بدون تردید یا حمل بر تقیه می‌شود یا توریه به دلائلی که در گذشته اشاره کردیم مثل شرایطی که حضرت علی (علیه السلام) در آن به سر می‌برد که فضا فضایی ملتهبی بود، مخصوصاً اینکه داستانی که مغیره بن شعبه نیز نقل کرده است را در نظر بگیریم؛ بالاخره عده‌ای در صدد بودند که حضرت علی (علیه السلام) را وارد فضای فتنه و درگیری کنند و حضرت به هر حال سخنی را فرمودند که یا توریه کردند یا تقیه تا جلوی این فتنه و آشوب را بگیرند.

پس در درجه اول اگر این کلام را سخن خود حضرت علی (علیه السلام) بدانیم و مقصود از فلان هم خلیفه دوم باشد، هیچ محتملی نمی‌شود برای آن ذکر کرد الا توریه یا تقیه.

### طبق احتمال دوم

اگر بگوییم حضرت این کلام را حکایت کرده است یعنی این سخنان خود حضرت علی (علیه السلام) نیست، در اینصورت اگر گفته شود حضرت علی (علیه السلام) صرفاً یک بخش یا یک جمله‌ای از کلام آن زن را تصدیق کرده نمی‌توان به آن اتکا کرد بلکه خلاف ظاهر این کلام است چون ظاهراً این است که حضرت علی (علیه السلام) آن را حکایت و سپس سخن او را تصدیق کرده است، اگر این احتمال را بگوییم باز هم هیچ وجهی نمی‌شود برایش ذکر کرد جز توریه یا تقیه. اتفاقاً فرض تقیه یا توریه در این احتمال بیشتر از احتمال اول قابل توجیه است، یعنی فضای این جمله برای تقیه و توریه مساعدتر است تا آن فرضی که بگوییم حضرت علی (علیه السلام) راساً این جمله را بیان را فرموده و اصلاً در مقام حکایت نیز نبوده است.

لذا مجموعاً آنچه که می‌توانیم در مورد این سخن بگوییم این است که چه بر فرض صدور از حضرت علی (علیه السلام) راساً و چه حکایتاً این خطبه حمل بر توریه یا تقیه می‌شود، همانطور که خود ابن ابی الحدید نیز در شرحش اشاره کرده که امامیه معتقدند که این مطلب را حضرت علی (علیه السلام) توریته یا تقیته فرموده است. به هر حال با توجه به قرائن و شواهد و منابعی که در اختیار ابن ابی الحدید هم بوده معلوم می‌شود که اکثراً به این ملتزم بودند و هیچ بعدی هم ندارد، حال درست است که شرایط تقیه در زمان حضرت علی (علیه السلام) متفاوت بود با آنچه که بعدها در زمان امام باقر (علیه السلام) و امام صادق (علیه السلام) یا ائمه بعدی پیش آمد اما اصل تقیه بوده و دلائل و شواهدش هم واضح و روشن است.

نتیجه اینکه با این بیان و با این توجیه و با این محمل که برای این خطبه بیان شد این شبهه دیگر نمی‌تواند مانعی در برابر اعتبار نهج البلاغه باشد و لطمه‌ای به متن نهج البلاغه بزند و آسیب تلقی نمی‌شود.

### مانع سوم: جبر

گفته شد یک دست از موانع محتوایی بر می‌گردد به بعضی از خطبه‌ها و حکمت‌های نهج البلاغه که با معتقدات و آموزه‌های دینی و مذهبی سازگار نیست.

اول مسئله عدم عصمت حضرت علی (علیه السلام) بود که پاسخ دادیم و معلوم شد که نمی‌تواند به عنوان یک مانع باشد. دوم مدح خلیفه دوم بود که با بخش‌های دیگر سخنان حضرت علی (علیه السلام) سازگاری نداشت که پاسخ این را نیز عرض کردیم.

مانع سوم این است که در برخی از خطبه‌ها و حکمت‌های نهج البلاغه مشاهده می‌کنیم که سخنانی از حضرت علی (علیه السلام) نقل شده که بر اساس آن انسان مجبور است نه مختار. یعنی انسان نسبت به خودش اختیار ندارد، مجبور است بر طبق آنچه خداوند متعال مقدر کرده، زندگی کند و این مسلماً باطل است. نظریه جبر نظریه‌ای است که عالمان شیعه و بخشی از دانشمندان اهل سنت آن را رد کرده‌اند. نمونه‌هایی از این مشکل در نهج البلاغه وجود دارد که فقط به چند نمونه اشاره می‌کنم:

نمونه اول: حضرت در خطبه ۶۲ نهج البلاغه می‌فرماید: «وَإِنَّ عَلِيَّ مِنَ اللَّهِ جُنَّةً حَصِينَةً، فَإِذَا جَاءَ يَوْمِي انْفَرَجَتْ عَنِّي وَأَسْلَمْتَنِي، فَحَيْثُ لَا يَطِيشُ السَّهْمُ وَلَا يَبْرَأُ الْكَلْمُ.»

برای من از ناحیه خداوند سپر محکمی وجود دارد که اگر آخرین روز زندگی من فرا برسد آن سپر از پیش روی من کنار رفته و من را به دست مرگ می‌سپارد. آن زمان نه تیر به خطا رود و نه زخم بهبود پیدا کند.

حضرت کانه می‌خواهد بگوید اختیار دست من نیست، اگر آن روز فرا رسد دیگر هیچ چاره‌ای از آن وجود ندارد. نمونه دوم: حضرت در خطبه ۱۸۳ نهج البلاغه می‌فرماید: «وَجَعَلَ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا وَ لِكُلِّ قَدْرٍ أَجَلًا وَ لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابًا» خداوند متعال برای هر چیزی اندازه‌ای قرار داده و برای هر اندازه یک مدتی معین کرده است و برای هر مدتی یک کتابی نگه داشته است، اینجا اشاره می‌کند به مسئله قضا و قدر. می‌گویند اینکه هر چیزی یک اندازه‌ای دارد یا هر چیزی یک مدتی دارد و خداوند برای هر مدتی هم یک کتابی نگه داشته، این نشان می‌دهد که انسان اختیار ندارد و مجبور است.

در میان حکمت‌ها نیز بعضاً مطالبی به چشم می‌خورد منافات با اختیار انسان دارد از جمله:

نمونه سوم: حضرت در حکمت ۱۳ نهج البلاغه می‌فرماید: «تَذَلُّ الْأُمُورُ لِمَقَادِيرِ، حَتَّى يَكُونَ الْحَتْفُ فِي التَّدْبِيرِ.»

کارها آنچنان تسلیم مقدرات هستند تا جایی که گاهی حتی مرگ انسان نیز تدبیر خود او است.

یعنی اگر مقدر باشد، انسان به دست خودش زمینه مرگ خودش را فراهم می‌کند و همه چیز بر اساس تقدیر الهی پیش می‌رود

نمونه چهارم: حضرت در حکمت ۴۵۹ نهج البلاغه می‌فرماید: «يَغْلِبُ الْمِقْدَارُ عَلَى التَّقْدِيرِ، حَتَّى تَكُونَ الْأَفَةُ فِي التَّدْبِيرِ.»

تقدیر الهی آنچنان بر تدبیر ما غلبه می‌کند که تدبیر و محاسبات ما خودش سبب افت و اشکال می‌شود.

یعنی در حقیقت این‌ها نمی‌گذارند تدبیر به جایی برسد، پس گویا می‌خواهد بگوید تدبیر فایده‌ای ندارد و بی‌سرانجام است زیرا امور از جای دیگری مقدر شده است و هل هذا الا الجبر، وقتی انسان اختیاری ندارد و نمی‌تواند تدبیر کند و هر تدبیری مبتلا به آفت

است، معنایش این است که انسان مجبور است، به هر حال از موارد مذکور در نهج البلاغه دو نمونه از خطبه مثال زدم و دو نمونه از حکمت‌ها. البته موارد زیاد است ولی به خاطر کمبود فرصت از بیان آن‌ها معذوریم.

مشکل این است ما چگونه می‌توانیم متنی را منتسب به حضرت علی (علیه السلام) بدانیم که مطالبی در آن وجود دارد که بر خلاف اعتقادات قطعی و مسلم شیعه است، شیعه قطعاً با جبر و عدم اختیار انسان مخالف است، یعنی ما یقین داریم انسان مختار است و لذا این مطالب بالاخره یک شبهه و مانعی در برابر اعتبار نهج البلاغه است. در واقع این‌جا دو مسئله مطرح می‌شود:

اول: یکی مسئله اختیار و جبر است که آیا انسان مختار است یا مجبور؟

دوم: مسئله قضا و قدر و اینکه قضا و قدر چگونه با اختیار سازگاری دارد؟ یعنی دو مسئله است که در طول هم و به یک معنا به هم پیوسته است. اول اینکه آیا انسان مختار است یا مجبور؟ دوم اینکه اگر بگوییم مختار است در ادامه این سوال پیش می‌آید که پس قضا و قدر الهی چگونه با اختیار قابل جمع است؟ نتیجه قضا و قدر نیز همان جبر است. ممکن است کسی بگوید خود قضا و قدر دلیل بر این است که انسان مختار نیست.

اتفاقی آن‌ها که از مسیر صحیح منحرف شدند (چه آنهایی که قابل به تفویض شدند و چه آنهایی که قائل به جبر شدند) هر یک برای حفظ یک اصل از اصول اعتقادی به این بیراهه کشیده شدند، اهل تفویض برای حفظ اصل عدل رو به تفویض آوردند و جبریون برای حفظ اصل توحید رو به جبر آوردند. دسته دوم می‌گویند: اگر افعال انسان را مخلوق خود انسان بدانیم با توحید خداوند منافات دارد. اگر همه چیز در این عالم مخلوق خدا است و یکی از مخلوقات خدا افعال انسان است پس هر کاری که انسان انجام می‌دهد مخلوق خدا است، لذا اگر گفته شود این مخلوق خود او است با توحید منافات دارد، به گمان آن‌ها ما برای اینکه گرفتار شرک نشویم و به توحید ملتزم شویم چاره‌ای نداریم جز اینکه قائل به جبر شویم البته خود جبریون چند دسته هستند.

کسانی هم که در این مسئله قائل به تفویض شدند گمان کردند که اگر افعال انسان را مخلوق خدا بدانیم، از آنجا که بسیاری از کارهای انسان از مقوله شر و ظلم است، قطعاً نمی‌تواند مخلوق خدا باشد و با عدل و حکمت خدا سازگار نیست. لذا برای اینکه اصل عدل و عدالت خداوند را حفظ کنند رو به نظریه تفویض آوردند.

همه این‌ها ناشی از برداشت نادرست از مسئله خلق افعال انسان است و اینکه بالاخره افعال انسان چطور می‌تواند هم منتسب به خدا باشد و هم مستند به انسان؟

### **نظریات مختلف درباره اختیار انسان**

در اینکه انسان اساساً مختار است تردیدی نیست، ما یک نظریه جبر داریم و یک نظریه کسب داریم که در واقع نو شده همان نظریه جبر است و هر دو در یک راستا است و یک نظریه تفویض داریم و یک نظریه الامر بین الامرین. پس مجموعاً چهار نظریه کلی وجود دارد:

۱. آنچه که امامیه به آن معتقدند الامر بین الامرین است.

۲. نظریه تفویض که باطل است و در جای خودش به تفصیل بحث شده است. آن‌هایی که قائل به تفویض شدند برای خودشان ادله‌ای آورده‌اند که ادله رد شده است.

۳. نظریه جبر که آن هم باطل است که این هم در جای خودش تبیین شده و بطلانش آشکار شده است.

۴. نظریه کسب نیز در واقع یک ارائه تازه‌ای از نظریه جبر است که ماهیتاً فرقی با آن ندارد چون برای فرار از یک مشکل در نظریه جبر به آن پناه آورده‌اند.

نظریه جبر معنایش معلوم است، یعنی انسان اختیار ندارد و افعال انسان مخلوق خداوند است و قدرت و اراده انسان هیچ تاثیری در تحقق آن ندارد.

نظریه کسب در واقع ضمن اینکه می‌خواهد اختیار انسان را فی الجمله حفظ کند در عین حال می‌خواهد همه امور را به خدا نسبت دهد. طبق این نظریه ایجاد فعل از جانب خداوند مقارن با قدرت و اختیار انسان است، این مقارنت نیز از قبیل مقارنت ظرف و مظهر است نه اینکه تاثیر داشته باشد، یعنی طبق این نظریه قدرت و اختیار در تحقق فعل او تاثیر ندارد بلکه تنها مقارنت دارد. به نظر می‌رسد این بیشتر بازی با الفاظ است و ماهیتاً همان نظریه جبر است. طبق این نظریه هم انسان اختیار ندارد. نظریه تفویض درست نقطه مقابل این نظریه است اما در دیدگاه امامیه انسان مختار است و در عین حال افعالش به خداوند منتسب است.

نظریه الامر بین الامرین یعنی چه؟ اجمالاً یک توضیحی می‌دهم و بعد ملاحظه خواهید فرمود که اساساً حضرت علی (علیه السلام) خودش اولین کسی است که این عنوان را مطرح کرده و استدلال بر اختیار انسان آورده است و دقیقاً حضرت علی (علیه السلام) در همین نهج البلاغه در مواضع مختلف آن را بیان فرموده است، بعد باید ببایم سراغ این چند مورد و توجیه این موارد.

### بحث جلسه آینده

پس ما باید دو مطلب را توضیح دهیم:

اول: اساساً خود حضرت علی (علیه السلام) بر اساس برخی از فرازهای همین نهج البلاغه هم جبر را رد کرده است و هم تفویض را و نظریه امر بین الامرین را ارائه نموده و شواهدش را بیان کنیم.

دوم: این چند موردی که به عنوان شاهد بر جبر بیان شده، باید ببینیم که منظور حضرت چیست و ببینیم این موارد با نظریه امر بین الامرین تطابق دارد یا ندارد؟

«والحمد لله رب العالمین»